موضوع: ثبات یا نسبی بودن معرفت و حقیقت

نسبیت گرایی حداقلی و حداکثری

موضوع بحث بررسی نسبیت گرایی در معرفت است که مقابل رئالیسم مطرح شده است. نسبیت گرایی حداقلی در نظریه کانت مطرح شده است که مورد بررسی قرار گرفت. در تفکر او چند مطلب با هم جمع شده است: از طرفی تفکری رئالیستی در زمینه ریاضیات و مانند آن است. در حوزه طبیعیات به دو قلمرو قائل شده نومن (ذات و جوهر اشیاء) و فنومن (ظواهر و پدیدارهای اشیا). وی نومن را غیر قابل شناخت می داند و محدوده شناخت را مربوط به فنومن ها می داند. این شناخت نیز با ساختمان ذهن انسان هماهنگ می داند و معتقد است مواد معرفت از خارج و از طریق حواس می آید و قالب های ذهنی که مفاهیمی فطری هستند به آنها شکل می دهند. این امر سبب شده که معلوم نباشد که آنچه راجع به اشیا می دانیم همان گونه باشد که اشیاء در خارج هستند.

نقدی که بر وی وارد شد این بود که دیدگاه شما به شکاکیت در معرفت می انجامد، زیرا اگر دستگاه ذهن نقش کاشفیت از واقع را نداشته باشد دچار شکاکیت می شویم به این خاطر که دیگر نمی توانیم اثبات کنیم که غیر از ما چیزی در عالم خارج باشد.

نظریه نسبیت حداکثری

این نظریه چند شاخص و ویژگی دارد:

1. به این معنا است که ادراکات انسان تنها برای انسان و هر موجودی که ساختاری همانند انسان دارد ارزش معرفتی دارد.

2. ادراکات همه انسان ها نیز ارزش معرفتی یکسانی ندارد، بلکه تابع ویژگی های ذهنی و شرایط زمانی و مکانی متفاوت می باشد (کانت این نسبیت را قبول ندارد بلکه قالب ها را برای همه انسان ها یکسان می داند).

3. ادراکات یک فرد نیز در شرایط زمانی و مکانی مختلف، متفاوت است.

برخی از نسبی گراها، نسبیت را هم برای ادراکات عقلی و هم تجربی قائل هستند اما برخی ادراکات عقلی را ثابت و مطلق می دانند اما ادراکات تجربی را نسبی می دانند.[[1]](#footnote-1)

بر مبنای نسبی گرایی عقلی نه تنها ادراکاتی که از طریق حواس حاصل می شوند، ادراکات عقلی هم نسبی اند، زیرا از نظر اینها مقتضای این نسبیت ساختار ذهنی انسان است، لذا معرفت های انسان در مورد مسائل متافیزیکی هم نسبی است.[[2]](#footnote-2)

شهید مطهری از این نظریه تبیین روشن تری ارائه کرده می فرماید: «به اعتقاد نسبی گرایان ماهیت اشیا که علم به آنها تعلق می گیرد ممکن نیست که همان طور که هست در قوای ادارکی بشر ظهور پیدا کند و مکشوف شود بلکه هر ماهیتی که برای انسان مکشوف می شود دستگاه ادراکی و شرایط زمانی و مکانی در کیفیت ظهور آن دخالت دارد. به این جهت است که افراد یک چیز را به صورت های مختلف ادراک می کنند بلکه یک نفر در دو حالت یک چیز را دو گونه ادراک می کند. پس هر فکری در عین اینکه صحیح و حقیقت است فقط برای شخص ادراک کننده آن هم برای شرایط زمانی و مکانی معین حقیقت است اما برای شخص دیگر یا برای همان شخص در شرایط دیگر حقیقت چیز دیگری است. مثلا من یک جسم را در مکان و شرایط خاصی به حجم و شکل و رنگ معین ادراک می کنم. این ادراک صحیح و حقیقت است اما فقط نسبت به من و برای من نه نسبت به دیگری و برای دیگری، زیرا شاید انسان دیگر یا حیوان دیگر که ساختمان قوای ادراکی او با من فرق می کند همان جسم را در همان مکان و زمان با حجم و رنگ دیگری ادراک کند و برای او حقیقت همان است که همان گونه ادراک کرده است. خود من هم در زمان و مکان دیگر ممکن است آن جسم را با حجم و رنگ و شکل دیگری ادراک کنم و برای من در آن زمان و مکان حقیقت چیز دیگری خواهد بود. آنان از تحقیقات جدید برای مدعای خود گواه می آورند، زیرا در علوم جدید ثابت شده است که اعصاب انسان یا حیوان و همچنین اعصاب انسان های نسبت به یکدیگر در کیفیت عملکردن اختلاف دارد. مثلا انسان ها هفت رنگ اصلی و انواع و اقسام رنگ های فرعی را می بینند ولی بعضی از حیوانات تمام رنگ ها را به شکل خاکستری می بینند. بعضی از افراد کوری رنگ دارند. ما در زندگی عدی خود می بینیم که اعصاب عادی یک فرد در حالات مختلف دو گونه عمل می کند. مثلا خوردنی معین در حال سلامتی و بیماری دو طمع دارد. بوی معین گاهی خوب و مطبوع و گاهی نامطبوع احساس می شود. بنابراین باید گفت هر چیزی که بر ما معلوم و مکشوف می گردد، کیفیت ظهور و نمایش آن به کیفیت عمل اعصاب و یکسری عوامل خارجی بستگی دارد. پس ماهیات اشیا به صورت دست نخورده برای قوای ادراکی ما نمایان می شوند در نتیجه حقایق نسبی اند».[[3]](#footnote-3)

شهید صدر نیز در این باره می گوید: «حقیقت مطابقت اندیشه با واقع نیست که مفهوم مطلق داشته باشد بلکه امکان دارد در شرایطی چیزی حقیقت باشد و در شرایط دیگر همان چیز حقیقت نباشد».[[4]](#footnote-4)

نقد و ارزیابی

این نسبی گرایی به شکاکیت می انجامد و بیان دیگری از آن است. پیرهون شکاک معروف یونانی از جمله ادله ای که برای نظریه خود مطرح کرد کیفیت مختلف ادراک انسان در حالات های مختلف بود. وی استدلالی که به کار می برد همان است که نسبی گراها به کار می برد با این تفاوت که پیرهون از این مساله نتیجه گرفت که پس ما نباید معتقد باشیم آنچه ادراک می کنیم حقیقت است، بلکه باید به تمام ادراکات خود شک کنیم. تغییری که نسبی گرایان در تعبیر خود از این استدلال کرده اند همین شکاکیت است و واقعیت را عوض نکرده است.

اگر این معرفت که «خورشید از مشرق طلوع کرده و در مغرب غروب می کند»، مطابق با واقع باشد، دیگر برای افراد مختلف و یا یک فرد در شرایط مختلف فرقی نمی کند. اگر می گویید تفاوت دارد یعنی نمی دانید حقیقت چیست و این همان شکاکیت و لاادری گری است.[[5]](#footnote-5)

شهید صدر در تحلیل این نظریه می فرماید: منشا این نظریه که این دیدگاه را قائل شده است چیست؟ وی در پاسخ می گوید: منشا آن این است که اینان ادراک را یک امر مادی می دانند در حالی که ادراک وراء امور مادی است و این امور مادی معدات هستند تا نفس به ادراک برسد. بنابراین آنچه تغییر می کند اسباب اعدادی است نه ادراک. مثلا برای اینکه بذری در زمین افشانده شود علل مختلفی وجود دارد. یکی اینکه کشاورز آن را آگاهانه در زمین قرار دهد، اما ممکن است علت دیگری داشته باشد مانند اینکه پرنده ای آن را در آنجا قرار داده است. این علل، مختلف است اما نظام حاکم بر رویش گیاه و رشد و نمو آن تفاوتی ندارد. این اسباب مختلف آن واقعیت را تغییر نمی دهد.

در باب معرفت نیز اگر قائل شویم پدیده شناخت اعم از تصورات و تصدیقات، مادی نیستند پس تغییراتی که در بدن و شرایط فیزیولوژی افراد رخ می دهد باعث دگرگون شدن آن شناخت نمی شود. این علل اعدادی زمینه ساز هستند و می توانند متفاوت باشند. بله اگر کسی ادراک را امری مادی بداند در این صورت تغییر در اسباب منجر به تغییر در ادراکات می شود.[[6]](#footnote-6)

این سخن شهید صدر حرف دقیقی است و همانند سخنی است که صدرالمتالهین در مورد رویت دارد. در مورد رویت دو دیدگاه مطرح شده است و برخی آن را خروج شعاع و برخی احداث نور می دانند. مرحوم صدا می فرماید: رویت امری وراء این دو است و اینها اسباب و معد هستند و رویت فعل نفس است.

ادامه بحث انشاءالله در گفتار بعد دنبال می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. فلسفه عمومی، پل فولکیه، ص 76- 77 [↑](#footnote-ref-1)
2. همان [↑](#footnote-ref-2)
3. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج1، ص 111- 112 ؛ ر.ک: فلسفه عمومی، ص 76- 77 [↑](#footnote-ref-3)
4. تئوری شناخت در فلسفه ما، شهید صدر، ص 132 [↑](#footnote-ref-4)
5. ر.ک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج1، ص 112 [↑](#footnote-ref-5)
6. ر.ک: تئوری شناخت در فلسفه ما، ص 132 [↑](#footnote-ref-6)